



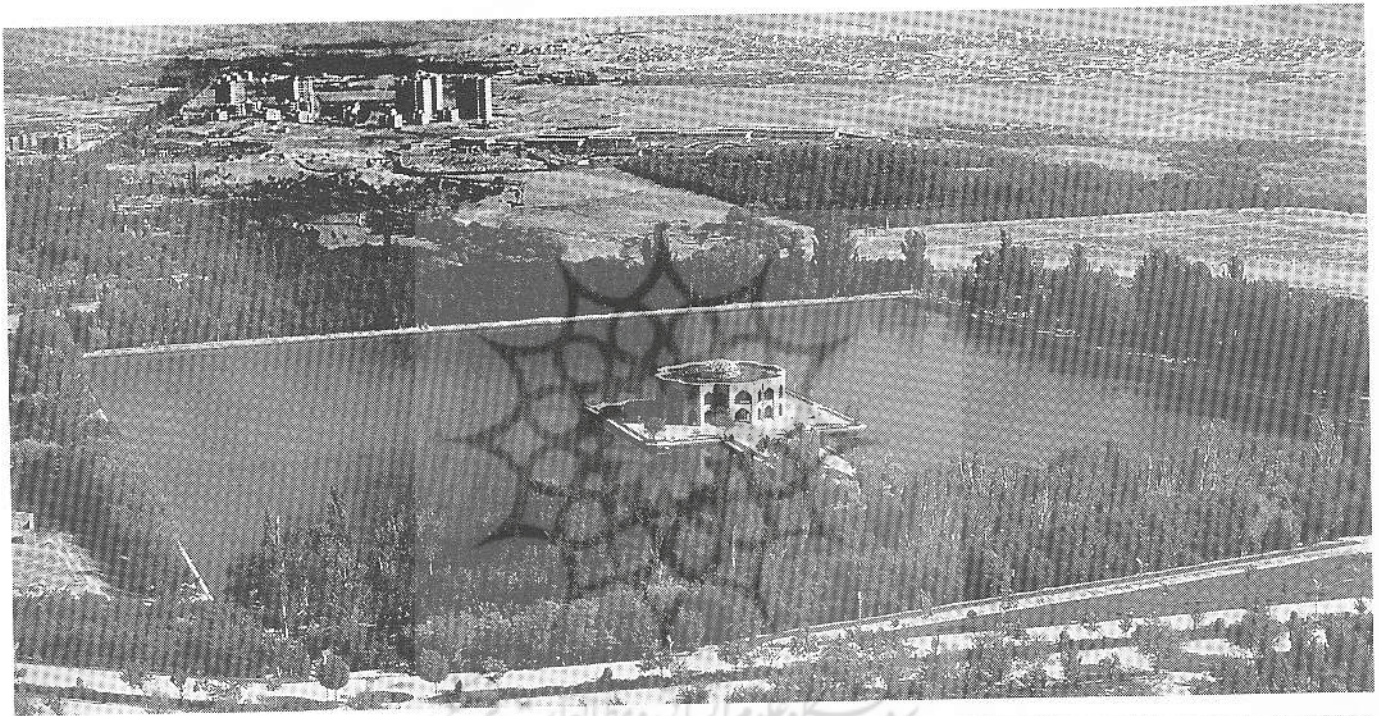
رمز و رازهای باغ ایرانی



در

گفت و گو با محمد منصور فلامکی*

فرامرز طالبی



درآمد

۲. مجله موزه‌ها این شماره - شماره ۴۱ - خود را تماماً به موضوع باغ ایرانی اختصاص داد. چاپ چند سخنرانی، متأسفانه اغلب سخنرانان تا زمانی که مجله برای چاپ آماده می‌شد، متن کامل مقاله خود را در اختیار دبیرخانه همایش قرار نداده بودند. از این رو چند سخنرانی از روی نوار صوتی - که در اختیارمان بود - پیاده شد و چکیده چند سخنرانی که جان بیشتری برای ارتباط با مخاطب داشت، در این شماره آمده است و نیز چند مقاله از دو کتاب و یک کاتالوگ که به همین مناسبت چاپ شد هر سه اثر در همین شماره معرفی شده‌اند - و چندین مقاله سفارش داده شد و یک میزگرد و سه گفت‌وگو و... برگ سبزی است....

امید آن که هر چه زودتر مجموعه مقاله‌های این همایش به چاپ برسد.

۱. در مهرماه ۱۳۸۳ موزه هنرهای معاصر پذیرای «همایش و نمایشگاه باغ ایرانی» بود. مدیریت نمایشگاه با دکتر سمیع آذر، مدیر موزه و مدیریت همایش با سیداحمد محیط طباطبایی معاون وقت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی سابق بود.

جدا از این همایش و نمایشگاه، نمایشگاه‌هایی ملهم از باغ ایرانی در موزه فرش ایران، مجموعه فرهنگی - تاریخی نیاوران و موزه رضا عباسی برگزار شد.

برگزاری موفق این همایش و نمایشگاه بازتابی گسترده در مطبوعات و دیگر رسانه‌ها داشت به گونه‌ای که این همایش و نمایشگاه را به یک اتفاق مهم فرهنگی و هنری در این چند ساله تبدیل کرد.

* استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی همایش باغ ایرانی.



● **لطفاً موقعیت باغ را در فرهنگ ایران از منظر اسطوره و نماد به طور فشرده تصویر بفرمایید.**

○ من در موقعیتی نیستم که بتوانم باغ را از نگاه اسطوره توضیح بدهم. هر چند که باید به این نکته توجه داشت که ما نمی‌توانیم فرهنگمان و ادبیاتمان را از اسطوره جدا کنیم. از این رو، بحث درباره باغ در فرهنگ ایران از اسطوره نیز سر بیرون می‌آورد. ایران، سرزمین دشواری است. ما جزء نادر اقوامی هستیم که توانسته‌اند بدانند که هر چه را که می‌دانند، نگویند. در این سرزمین گسترده، کسانی که به اصالت آدمیزاد در مقام یک موجود خاکی اعتقاد دارند، خاک بوی دیگری دارد. و به گونه‌ای دیگر انسان را پرورش می‌دهد و همین نیز ماندگار است. این جا اسطوره به کمک ما می‌آید و بسیاری از چیزها را که به حقیقتشان واقفیم، ولی نمی‌خواهیم از آنها عریان سخن بگوییم، بناچار از آنها تصویرهای ذهنی می‌سازیم و بعد آنها را منتقل می‌کنیم. این تصویرهای ذهنی هم بار کائناتی و هم بار عالم خاکی دارند. این جا مسلماً باغ ایرانی می‌تواند یکی از نمادهایی را تصویر کند که زمینه‌های باستانی دارد. این گونه می‌توان گستره وسیعی را مورد بررسی قرار داد. این گونه، باغ می‌تواند ابعاد مختلف زندگی آدمیزاد، و از آن مهمتر، ابعاد فکری و محیطی او را جلوه‌گر سازد. این مباحث در همایش باغ ایرانی مسلماً مورد توجه قرار خواهند گرفت. می‌خواهم برگردم به این همایش. این جا باید اشاره کنم که خوب به دنیا آمدن این همایش چندان مهم نیست، مهم این است که همایش باغ در مسیر درست قرار گرفته است. آقای دکتر میرفندرسکی در این همایش بسیار نقش‌آفرین بودند و توانستند آرام آرام ابعاد باغ را - که خودشان علاقه‌مند و روی آن کار کرده بودند - به یک همایش ملی سوق دهند و به سوی تخصص‌های گوناگونی که در باغ ایرانی وجود دارند، ببرند. اگر این مباحث مورد توجه قرار نگیرند، به موضوع باغ نمی‌توانیم نگاه درستی داشته باشیم. این زیبایی کاری است که با تمام مشکلاتش صورت گرفته است.

● **تفاوت باغ من کویری، در معنی، با یک باغ انگلیسی مثلاً، در چیست؟ چگونه نقش**

یکدیگر ترکیب شده‌اند. از طرف دیگر انسان نیز باید در این باغ حرکت کند. چه کسی گفته است که انسان باید براساس محورهایی که ما تعریف کردیم در باغ بگردد؟ او آزاد است تا از هر کنجی که می‌خواهد در باغ حرکت کند و در آن بگردد. در این حرکت و تماشای مداوم مجموعه تصویرهایی را از این باغ برمی‌دارد و او را به یاد تصویرهای مینیاتوری و یا نقش‌های قالی - که با آنها آشناست - و نیز داستان‌هایی که برایش خوانده شده‌اند - در اغلب داستان‌های ملی قرینه‌سازی جایگاه ویژه‌ای دارد - می‌اندازند. او زمانی که به نظاره باغ نشسته است، می‌تواند به همه این موضوعها بیندیشد. این تماشا جلو تصوراتش را - که ظاهراً مبهم هستند - نمی‌تواند بگیرد، به این معنی که او فضای ذهنیش را باز می‌کند و می‌تواند هر سه رنگ متمایز را ببیند تا بداند که رنگ غالب چیست. رنگ غالب در هر فصلی مشخص است. ما در همان فصل و روز و

باغ من کویری به روی قالی می‌رود و نقش بهشتی می‌گیرد و یا به درون مینیاتور می‌رود و همراه با معماری - کوشک... دلم می‌خواهد کمی به این رازها نزدیک بشویم.

○ اگر بخواهیم به سراغ مفاهیمی برویم که آرام آرام ما را به جامعیت فکری ببرند و بتوانند این تمثیلهای را زیر پوشش یگانه خود بگیرند، این می‌شود آنچه شما در آغاز به درستی اشاره کردید، یعنی اسطوره، و من هم بر این باورم. یکی از خصیصه‌های ایرانی‌ها همان است که در آغاز مطرح شد: یعنی ایرانی‌ها می‌دانند هر چه را که می‌دانند نباید بیان کنند. باغ هم چنین رمز و رازی دارد. یک وجه غالب این است که باغ ایرانی را یک چهارباغ ببینیم. - حالا با هر تفسیری - وقتی به آن نگاه می‌کنیم، بار صوری هم دارد. این درست، باغ مجموعه‌ای از چهار قسمت است که به نسبتی مقبول و درست و نیز زیبا با



شرقی و یا کل آدمها — در باغ و با باغ دارند. این سلوک به نوعی روانشناسی تاریخی ما را نیز رقم می‌زند و به شکل‌های مختلف هم ظاهر می‌شود. ادبیات کهن ما به نوعی می‌تواند بیانگر این واقعیت باشد. اگر بشود لطفاً این نوع روانشناسی را برایمان بیان کنید.

○ از گوشه‌ای می‌توان به این قضیه نزدیک شد. ما از نظم صحبت می‌کنیم. اگر نظم نباشد، نمی‌توانیم باغ را به دنیا بیاوریم. منتهی اگر به دقت در آن نظم زندگی کنیم، خرد می‌شود. نه خرد، ولی گوشه‌هایی از خودش را باز می‌کند، منظرهایی را به ما نشان می‌دهد و ما دیگر آن نظم را نمی‌بینیم ولی معنای آن را درک می‌کنیم. به جنبه‌هایی از باغ می‌شود اشاره کرد که نگاهی به نظم ندارد، بلکه نگاه به زندگی دارد. اگر این گونه نگاه کنیم، آن وقت مجبوریم به مقوله‌ای برسیم که از ریشه دارای سوءتفاهم است. ما می‌خواهیم به مباحثی در باغ برسیم، و آن بحث هندسه است. اولاً باید تعریف قابل قبولی برای هندسه بیابیم. هندسه مباحث بسیار جدی دارد و ما به مبتذل‌ترین آن متوسل می‌شویم، یعنی همان شکل، و شکل ظاهری. در حالی که چنین نیست. ما در باغ ایرانی از هندسه مفروض صحبت می‌کنیم که به نظرم آن هندسه‌ای است که نظم و رابطه و مناظر را می‌آفریند و رابطه بین باغ و فضای فکری آدمیزاد را شکل می‌دهد. این جا سخن باز می‌شود و می‌توان گفت که اصلاً هندسه‌ای در کار نیست. هندسه را آدمیزاد در ذهن خود می‌آفریند. زمانی که در باغ ایرانی حرکت می‌کنیم، دورترین نقطه باغ، نزدیکترین نقطه آن به نظر می‌رسد. این می‌تواند هندسه هم باشد، ولی هندسه‌ای است که ذهن آن را می‌تواند بفهمد و با آن یک زندگی متقابل روزمره و خالص — که شما به آن سلوک می‌گویید — بکند. دورترین شاخه درختی که از راه آب‌نمای یک باغ می‌بینیم، می‌تواند نزدیکترین آن به ما نیز باشد، ولی دورترین هم هست... با کدام هندسه می‌توان این را تعریف کرد. در باغ رمز و رازهای بسیار هست که در این همایش می‌توان درباره آن صحبت کرد و شک کرد.

● خیلی زیباست، می‌توان درباره آن صحبت کرد و شک کرد!

آورده ولی همان باغ متعلق به نسل بعد است. حالا اگر بخواهیم از این نگاه به اسطوره برویم، می‌توانیم. ایرانیان شاید اولین قومی بودند که دانستند که فقط بخش اندکی از عمر زندگی روی زمین از آن آنهاست. بدین طریق باغ در نهایت صلابت شکل می‌گیرد. و ظاهراً یک نفر — فرق نمی‌کند چه کسی است، شاه است یا شاهزاده یا آدمی پولدار — آن را مدیریت می‌کند. این روی قضیه است، زیر قضیه فراوری باغ است که برای همه نسلهاست و غیر از این نمی‌تواند باشد. چون باید آب را به باغ آورد. آب را از قنات می‌آورند. این قنات در طول زندگی یک آدم حفر نمی‌شود. البته این را هم می‌توان گفت که یک شخص یا فراهم آوردن شرایط خاص می‌تواند آدمهای زیادی را جهت حفر یک قنات به کار بگیرد و مظهر آن را در باغ شکل دهد. ولی اگر یک قدم آن طرف‌تر برداریم و قنات ۱۲۰ یا ۲۰۰ یا ۳۰۰ کیلومتری را بنگریم دیگر نمی‌توانیم بگوییم که این اثر از آن یک انسان با طول طبیعی عمر اوست. فراوری ایرانیها — با تمامی مهارتهایی که داشتند — متعلق به آدمیانی است که زمان و موهبت‌های الهی و طبیعی روی زمین را با معیارهای دیگری می‌دیده‌اند. شما به نکته‌ای اساسی اشاره کردید؛ بله، باغ فراوری اساطیری است، حال دورش را دیوار بکشیم یا نکشیم، فرق چندانی ندارد. دور آن را دیوار می‌کشیم تا آن را از پدیده‌های گوناگون محافظت کند. خوب می‌دانیم که هر بار که بخواهیم به باغهای بیرون شهری و یا حتی درون شهری برویم باید از کوچه بگذریم. این کوچه بوی خاک می‌دهد. این خاک بعداً دیوار می‌شود. می‌شود راهی که از آن عبور می‌کنیم. می‌شود کوشک و... به همه اینها اگر درست نگاه کنیم متوجه می‌شویم که با فراورده‌هایی روبه‌رو هستیم که فقط به ظاهر نظم گرفته‌اند. آدمیزاد در فضای ذهنی خود، نظم را دگرگون می‌کند، نمی‌بیند و یا می‌بیند و از آن لذت می‌برد. خرد شدن نظم هم تجربه می‌خواهد. این چیزهایی است که ما در باغ ایرانی داریم. باغ ظاهراً حکم می‌راند، ولی در حقیقت چنین نیست. باغ همواره با مخاطب خود در گفت‌وگو است، که بسیار لطیف است.

● به نکته بسیار ظریفی اشاره کردید. به سلوکی که انسان ایرانی — نمی‌دانم شاید

ساعت معین می‌توانیم تمایز رنگها را ببینیم. کافی است که در همان کنجی از باغ که ایستاده‌ایم به سربرگهای رقصانی که رو به روی ما و نزدیک به هم هستند خیره شویم. این سه رنگ هیچ‌گاه به ما رنگ یگانه و ثبات یافته را نمی‌دهند، چون که حرکت می‌کنند و ذهن ما هم حرکت می‌کند، ما می‌توانیم از ترکیب هر سه رنگ — که می‌دانیم که در طول سال تغییر می‌کنند — ذهنمان را به جایی که قبلاً در آن زندگی کرده‌ایم، ببریم. این حرف شما درست است، چون که اینها با یکدیگر بیگانه‌اند. ولی باید در این جا یک نکته را از یاد نبریم. حق نداریم وقتی درباره باغ ایرانی صحبت می‌کنیم نسبت به مباحث فنی دیگری که در زیرده باغ وجود دارند، بی‌تفاوت بمانیم. اینها را به عنوان یک بخش باید جدی بگیریم. زیرا که اگر اینها نباشند باغی وجود نخواهد داشت. شرط عقل است که از تخصص‌های میانی که در مجموع باغ را شکل می‌دهند نیز باید یاد کرد مثل باغدار، باغبان، مَقنی... امروزه قلمرو باغ در گیاهشناسی و زیست‌شناسی قابل مطالعه هستند. و از طرف دیگر سعی می‌کنیم که باغ را بفهمیم، که البته باغ قبلاً به کمال درک شده است. زیبایی قضیه در این است که ایرانیهایی که باغ را شکل داده‌اند تفاهم معنوی داشته‌اند که زیباترین وجه شکل‌دهنده به باغ است. در میان آنها، آخر سر کسی که مسئولیت طراحی باغ را به عهده داشته — حالا می‌خواهید اسمش را معمار بگذارید — او رنگ درختها، دیگرپذیری آنها، حمایت آنها از یکدیگر را به اندازه‌های متفاوت حساب کرده است. برای این کار بالاخره یک نفر لازم است، او می‌تواند معمار نباشد. پس کیست؟ بگوییم باغ‌ساز، باغ‌ساز هم به هر حال نیاز دارد که دیواری دور باغش بکشد تا آن کوشکی را که شما اشاره کردید، بسازد و رنگ خاک را به شکل آجر در آورد — این هم بی‌رمز و راز نیست... — و اگر بخواهیم سر این نخها را به دست بیاوریم، باید به سراغ رمز و رازشان برویم و به سراغ همه شاخصه‌هایی که باغ را یگانه و دلپذیر و ماندگار می‌کنند. همه می‌دانند که از لحظه‌ای که آن گروه از آدمها که براساس تفاهمی که بین حرفه‌ها و رشته‌هایشان وجود داشت، باغ را شکل دادند، آن باغ متعلق به خود آنها نبوده است، باغ متعلق به همه است نه به شخص. ظاهراً باغ را یک نسل به وجود

○ واقعاً همین طور است. پیرمردی را که پنجاه سال روی باغ کار کرده است و خانمی را که سی سال از زندگیش را به همان کار مشغول بوده، می‌توان آورد، روبه‌روی هم نشاند، تا همه حرفهایشان را بزنند و بعد به دانسته‌های خود شک کنند.

مطلب دیگر این که ما توانسته‌ایم مجموعه‌ای از سخنرانان را دربارهٔ موضوع یگانه گرد هم بیاوریم که یکدیگر را نمی‌شناختند. ادامهٔ آشنایی آنان می‌تواند پایه و اساس یک همایش دیگر باشد... تا دهمین همایش؛ و بی‌شک کسانی دیگر هم آن همایش را برگزار خواهند کرد تا یک فضای ذهنی ناب را شکل بدهند. این همایش‌ها می‌توانند راههایی را باز کنند که امروز ما ابعاد مختلف آنها را نمی‌شناسیم و بناچار باید به دنبال آن برویم تا بیاموزیم. اشارهٔ شما به اسطوره می‌تواند بخشی از همین موضوع‌ها باشد، ما مجبوریم به راه دیگری هم برویم، شاید آن راه خواندن ویس و رامین باشد و یا...

● باید همهٔ این منابع را خواند؟

○ دقیقاً همین طور است. باید بار دیگر پای شعرهای سهراب سپهری نشست تا بار دیگر دریابیم که سهراب به چه فضایی فکر می‌کرده است. اگر یک بار دیگر امکان زندگی داشته باشم، فقط به دنبال ادبیات کشورمان می‌روم.

● شواهد عینی باغ — به عنوان سند — از چه زمانی برایمان مانده‌اند؟

○ به نظر می‌آید که قدیمی‌ترین باغ در پاسارگاد تعریف شده است. این موضوع، از جمله گزارش‌هایی است که در این همایش مطرح شد.

حتماً اطلاع دارید که کتابی را به نام باغهای مغولان هند به زبان انگلیسی برایمان نوشته‌اند. این کتاب را حدود سی سال پیش در دهلی پیدا کردم و آن را با خود به تهران آوردم. حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد تصاویر این کتاب را که به زبان انگلیسی است باغ‌های ایرانی تشکیل می‌دهند و شرح بسیاری از این تصاویر به زبان فارسی است. این بدین معنی است که هر کس هر چه خواسته از این مملکت برداشته و رفته، حرفی نیست، برخی از اینها، خوب برای ما حفظ شده‌اند. منظورم از این حرف این است که بسیاری از پدیده‌ها که از راه معماری ظاهر می‌شوند — بویژه معماری ایرانی — هیچ وقت مکان ثابتی ندارند. برای کسانی که می‌خواهند با این باغ

مفرد عشق بورزند دیگر به صورت تصور است، چون تصویر هم نیست. زیرا که وقتی می‌خواهد آن را بازآفرینی کند به راه دیگری می‌رود. جلوه‌هایی از آن اصالت را نگاه می‌دارد، ولی از راه فرهنگ خودشان، رنگ و شکل و هیئت دیگری به خودش می‌گیرد. برای همین باغ ایرانی مثل هر پدیدهٔ فرهنگی دیگر، دایم متحول می‌شود. دربارهٔ این موضوع گزارش علمی تهیه شده است. این متن نشان می‌دهد که شواهد کدامند و چگونه باغ ایرانی به دور دنیا سفر کرده است.

● چرا چهارباغ می‌گوییم؟ و آن هندسی مفروض شما چه توضیح دیگری دارد و این که آیا چهار باغ تداعی چهار فصل را می‌کند؟ و این که چه پیوندی هست میان باغ ایرانی و هندی؟

○ ما با هند فرهنگ مشترکی داریم و نمی‌دانیم چقدر از اندیشه‌های هند و ایرانی از آن ایرانی و چقدر از آن هندی است. وقتی ما از عالم صغیر و کبیر در ایران صحبت می‌کنیم، می‌بینیم که هندیها قبل از ما و بی‌ما آن را پروراندند. بسیاری از اندیشه‌هایی را که در اوپانیساده‌ها — که کهن‌ترین مجموعهٔ گفتاری و نوشتاری مستندی است که آدمیزاد در مشرق‌زمین می‌تواند داشته باشد — پیدا می‌کنیم، در فرهنگ ما به صورت جدی و اصیل وجود دارند. نمی‌دانم عطار سانسکریت می‌دانسته یا نه، به نظر می‌آید که نمی‌دانسته. بسیاری از نظریات فوق‌العاده پیشرفته و قوی عطار با متن اوپانیساده‌ها همخوان است. این اصالت، سرزمینی است و از آن آدمیانی است که در این سرزمین که دارای شاخصه‌های یگانه هستند، زندگی کرده‌اند. بله، از جهان چهارگوشهٔ آن را می‌شناسیم. بندهش چنین چیزی را به ما نمی‌گوید. بندهش از گروه بودن زمین صحبت می‌کند. و این را بارها در نوشته‌ها خوانده‌ایم که زمین گروهی است. همزمان با این، ما ایرانیان این اندیشه را که زمین چهارگوشه دارد، می‌شناسیم و این فکر آرام آرام پرورده می‌شود تا قرن پانزدهم و شانزدهم... می‌رسیم به پرشمار شواهدی در هند که به ما می‌گویند که ماندالا به صورت قوی و قوی‌تر در این دوره وجود داشته است. اطلاعاتم به من اجازه نمی‌دهد که بگویم خود هندیها تا چه اندازه کوشش کرده‌اند تا ریشه‌های ماندالا را بیابند.

● با توجه به بحثی که بورکهارت دربارهٔ ماندالا دارد، این مفاهیم چقدر مقدسند؟

○ تقدس را اگر از نظر ادبی و معنایی و کائناتی بخواهیم نگاه کنیم؛ ابتدا عدد چهار و بعد عدد هشت به تصویر در می‌آید، و فعلاً در بحث ما و در زمینهٔ باغ به ما کمک می‌کند به ابعادی از قضیه برسیم که اصلاً متحول نیستند. اگر بخواهیم مفاهیم هندسی را در نظر بگیریم، اصلاً درست در نمی‌آید. برای این که چهارگوش را از هر زاویه‌ای که بخواهیم نگاه کنیم، می‌توانیم تصویرهایی را که از ماندالا چاپ شده کناری بگذاریم و از فاصلهٔ یکی دو سانتیمتری به آن نگاه کنیم و بعد همین تصویر را از دور هم بنگریم. از دور که نگاه کنیم مجبوریم به معنا و به رنگهایی که در آن هست و به جامعیتی که معلوم نیست اصلاً چیست، می‌شود به تصور آورد کسی که آن را تصویر کرده و آن چهار پنج رنگ اصیل را به دقت کنار هم گذاشته، به رنگهای این چهارگوشه اصلاً فکر نکرده و با درون آن عشق‌بازی کرده و رنگها را تلفیق کرده است. اگر این گونه آن را بخواهیم نگاه کنیم، جهانی است که درون آن هر چه آفریده شده و نگاشته شده و به شکل درآورده شده و در آن علایمی گذاشته شده، فضای ذهنی آدمیزادهای دیگر را برمی‌انگیزاند، بله، اینها فقط مقدس هستند. هر جا که آدمیزاد تلاش می‌کند که بن دل خود را از راه سینما، معماری، نقاشی به دیگری انتقال دهد، این کار مقدس است. این گونه می‌شود تقدس را روزمره کرد.